

## فال حافظ

مری  
گریسمس

زهره کاظم‌زاده



چند روز قبل در مجلس «چگونگی تفسیر روان غزلیات» در محضر خواجه حافظ نشسته بودیم که تلفن همراه ایشان زنگ می‌خورد و هرچه جناب حافظ رد تماس می‌زد، طرف ول کن نبود که نبود. این شد که خواجه در یک اقدام ضربتی تماس را پذیرفت و روی بلندگو گذاشت و با رخصت از جناب فردوسی گفت: «چه خواهی بگو با من ای نیک خوی» که آقایی با صدایی نازک گفت: هلو سر حافظ! امروز فور جشن کریسمس تو خونه یکی از فرزندان جمع شدیم. کال زدم یه فالای برامون تیک کنی. لسان الغیب که دشته به او می‌زدی خوش بیرون نمی‌آمد با چهره‌ای برافروخته بیت زیر را خواند و اجازه دخل و تصرف در تفسیر را به اینجانب اعطا کرد:

عجیب واقعه‌ای و غریب حادثه‌ای  
انا اضطربت قتیلاً و قاتلی شاکی  
ای صاحب فال! حادثه‌ای بس  
عجیب‌غریب رخ داده که مرغان آسمان  
در حال گریه و زاری به حال شما هستند.  
چندی‌ست اصل و نسب خویش را  
فراموش کردی و چشم به کردار مردمان  
غریب دوخته‌ای! شک به دل خود راه نده  
که این زبان عجیب و غریب که با زبان  
کهن پارسی آمیخته‌ای و با آن سخن  
می‌گویی چیزی به ارزش‌هایت اضافه  
نخواهد کرد که هیچ، کمتر هم می‌کند.  
حافظ از شما بسی کفری و شاکی است  
و به همین دلیل شعر را به زبان عربی  
ادامه داد تا تلاقی کند. باعث اضطراب  
حافظ شده‌اید که اگر بیش از این باعث  
تشدید عصبانیت شوید، قطعاً با توجه به  
کلمه‌های موجود در مصرع دوم، یا قاتل  
خواهید شد و یا مقتول که البته گزینه  
دوم محتمل‌تر است. باز خود دانید! مری  
گریسمس سر.



داوود افرازی

کاریکاتوربست



## در مصائب مدرنیته

مینا گودرزی

شاعر



گاه در سفره چیده هفتا سین  
گاه رفته به جشن هالووین

لُبّ مطلب که هنگ فرموده  
رفته از خاطرش که کی بوده

برده از خاطرش رسیدن را  
مختلط کرده آب و روغن را

آنقدر گاز بیخودی داده  
اتولش مانده گوشه جاده

کارهایش بُرانده ترمز را  
چپ نموده تریلی پُز را

این قوانین عصر تکنولوژی  
باب کرده بنای اسکولوژی

بس کنید این امور بیخود را  
بکشید از پریز این مد را!

عاشق و مبتلای دیزی بود  
حال گشته رفیق ایزی فود

چون مدرنیسم را بغل کرده  
همه خلق را مچل کرده

توی مغزش جلازولز دارد  
در تمام امور تز دارد

در پی روشنی افکارش  
برزمین خورده فاق شلوارش

کرده قاطی، مخش ورم کرده  
شیوه تازه‌ای علم کرده

با کریسمس لباس او ست شد  
دهن هندوانه کتلت شد

کرده با حافظ از قضا دوئل  
رفته در هیبت بابائوئل

مُد که آمد رفیق مردم شد  
رسم‌های قدیمان گم شد

هیکل و تیمان فرنگی شد  
اجنبی مظهر قشنگی شد

بشرِ غرق در مدرنیته  
شده مانند ترشی لیته

قروقاطی‌ست کل اعمالش  
همه را ذله کرده افعالش

گونه و چانه و لب و ابرو  
آنقدر ژل زده شده لولو

از لباسش نپرس، کولاک است  
همه پشت و روی آن چاک است

